

است. در چاپ ایرج افشار جلد یکم که در بردارندهٔ اوراد الاحباب است، نیامده است. ایرج افشار در این باره دلیلی می‌آورد که این چنین است: «... مطالب جلد اول به اوراد و اذکار اختصاص دارد که از اعمال صوفیه محسوب می‌شود، در صورتی که مجلد دوم محتوی است بر مضامین و مطالبی در خصوص آداب و طبعاً از لحاظ وقوف بر مبادی افکار و نحوهٔ تعقل این طریقه بیشتر مورد استفاده و استناد اهل تحقیق خواهد بود.» ایرج افشار بخش‌هایی از اوراد الاحباب را که دربارهٔ مقامات و کرامات سیف‌الدین\* باخرزی است، گزیده و به پایان مقاله‌ای که در یادکرد سیف‌الدین نوشته، افزوده است. (مجلهٔ دانشکده ادبیات تهران، سال نهم، شماره چهار) همچنین نجیب مایل هروی بخش‌های مربوط به رقص و خرقة دریدن را از اوراد الاحباب گزیده و در کتاب خود اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن آورده است.

منابع: اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن، ۳۰۳-۳۶۲؛ اوراد الاحباب و فصوص الادب؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۲۶۳/۳؛ تاریخ خانقاه در ایران، در صفحات فراوان؛ دانشنامهٔ جهان اسلام، ۱۳۲/۱-۱۳۴؛ دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران، ۱۶۸؛ فهرست میکرو فیلم‌های کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۲۱۶؛ ایرج افشار، «سیف‌الدین باخرزی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال نهم، شماره ۴، تیر ۱۳۴۱ش، صص ۵۱-۵۳.

کوتی

اوراق (ow.rāq)، عنوانی رسمی در بخارا در روزگار دولت مستغنیان بخارا (۱۱۷۰-۱۳۲۹ق) است. این عنوان به تواناترین و بانفوذترین دانشمند داده می‌شد. هرکه این عنوان را داشت، به دربار آمد و شد می‌کرد و امیر دربارهٔ علم و ادب با او رای می‌زد. احمد مخدوم دانش از اوراق بود.

قبادیانی

اوزگند (uz.gand) / اوزکند / اوزقند / یوزکند / اوزجند / اوزگن / اورکند، شهر و ولایتی در جمهوری قرقیزستان. اوزگند که امروزه اوزگن نامیده می‌شود در مرز شرقی فرغانه کهن نهاده است. شهر اوزگند مرکز ولایتی است که آن نیز اوزگند خوانده می‌شود. واژهٔ اوزگند ترکیبی است از دو واژه ترکی oz به معنای مال ما و kent به معنای قریه و شهر. بنابراین معنای ترکیب اوزگند «شهر ما» است. این نام پس از آن‌که قراختاییان آن شهر

را تختگاه خویش کردند بر آن نهاده شد. به درستی دانسته نیست که اوزگند پیش از آن چه خوانده می‌شد. در منابع چینی از شهری با نام یو-چن یاد رفته است که گمان می‌رود همان اوزگند باشد. به نوشتهٔ این منابع، حکمرانان منطقهٔ فرغانه در این شهر نشیمن داشتند. از اوزگند، در کتاب‌های جغرافیایی کهن فراوان یاد رفته است. ابن حوقل از آن چنین یاد کرده است: «آخرین شهر از شهرهای کافر نشین، شهر اوزگند است. وسعت آن به اندازهٔ دو سوم اوش و شامل قهندز و شهری استوار و ریض است. بازارها در ریض قرار دارد و در آنجا با ترکان داد و ستد کنند. باغ‌ها و آب‌های جاری دارد.» (صورة الارض، ۲۳۸) اوزگند، چنان‌که مؤلفان کهن تصویر کرده‌اند، شهری خوش آب و هوا، حاصلخیز و پهناور بوده و به نوشتهٔ اصطخری گرم‌سیرترین ولایت فرغانه بوده است. هم او می‌نویسد که رود چاچ (سیحون) از بلندی‌های اوزگند سرچشمه می‌گیرد. در حدود العالم جای دقیق سرچشمه گرفتن سیحون پشت کوه خلخ آمده است. جز این، دو رود دیگر نیز از اوزگند می‌گذشته است: «یکی را رود تباغر خوانند، از تبت رود، و دیگر را برسخان خوانند کی از خلخ رود.» (همان‌جا، ۱۱۳) به نوشتهٔ بارتولد فراوانی آب در ناحیهٔ اوزگند چندان بود که در همهٔ بخش‌های آن نهر آب کشیده شود. دربارهٔ پیشینهٔ تاریخی اوزگند در دوره‌های باستان آگاهی نداریم. گمان می‌رود در این دوره‌ها اوزگند گاه به دست حکمرانان محلی اداره می‌شد و گاه امپراتوران چین بر آن نظارت می‌کردند. امپراتوران چین به اسب‌های پرآوازهٔ فرغانه اشتیاق فراوان نشان می‌دادند و دور نیست که برای دست یافتن به این اسب‌ها دست‌کم در برهه‌هایی به اوزگند که شرقی‌ترین مرز فرغانه و در سرحد ترکستان چین نهاده بود دست یافته باشند. منابع اسلامی دربارهٔ چگونگی دستیابی مهاجمان مسلمان به اوزگند چیزی نمی‌گویند. مردم فرغانه در برابر مهاجمان عرب تا مدت‌ها مقاومت کردند و گسترش اسلام در این ناحیه به کندی انجام گرفت. اوزگند در روزگار سامانیان واپسین حد راه بازرگانی از آسیای مقدم به مرزهای شرقی قلمرو سامانی بوده است. اصطخری از دهقانی با نام چورتگین یاد می‌کند که در سدهٔ سوم هجری، در اوزگند فرمانروایی داشته است. به گمان بارتولد چورتگین از امیران ترک آن نواحی بوده است. به نوشتهٔ بارتولد محلی میان اوزگند و گردنه نیز دهقان چورتگین خوانده می‌شده است. اوزگند در روزگار ایلیک‌خانان اهمیتی فراوان یافت، تا آن‌جا که

# دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد دهم، تهران، ۱۳۸۰

۴۳۹ اوزگند

کلینی، محمد، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۷۷ق؛ ماوردی، علی، الاحکام السلطانیة، قاهره، ۱۳۹۳ق/۱۹۷۳م؛ مسلم بن حجاج، صحیح، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، قاهره، ۱۹۵۵م؛ منزوی، خطی؛ نیز: Crum, W. E., *A Coptic Dictionary*, Oxford, 1972; Gesenius, W., *A Hebrew and English Lexicon*, Oxford, 1955; Hinz, W., *Islamische Masse und Gewichte*, Leiden/Köln, 1970. احمد پاکچی

اوزگند، یا اوزکند، یوزکند، اوزجند، از شهرهای مهم ماوراءالنهر واقع در سرحد شرقی فرغانه که نام کنونی آن اوزگن، شهر و مرکز اداری استانی است به همین نام در ناحیه اوش (GSE)، ذیل اوزگن).

این شهر که در سرزمینی خرم، حاصلخیز و پهناور واقع بوده، دهکده‌هایی وسیع داشته (ابن حوقل، ۵۱۴/۲؛ لسترنج، ۵۰۹)، و گرم‌ترین شهر ولایت فرغانه و دارالحرب مسلمانان بوده است (ابن حوقل، ۵۱۳/۲؛ اصطخری، ۲۶۶؛ یاقوت، ۴۰۴/۱). اوزگند را بعد از اخیسکت (تختگاه فرغانه) و قبا و اوش، مهم‌ترین شهر فرغانه دانسته‌اند. وسعت آن، دو سوم اوش و شامل کهن دژ، شهرستان و ریش بوده است (ابن حوقل، همانجا؛ مقدسی، ۲۷۱). رود چاچ (سیحون) از اوزگند سرچشمه می‌گرفت (اصطخری، ۲۶۴؛ بکران، ۴۹) و از همین رو، در همه بخشهای این ناحیه نهرهای آب، کشیده شده بود (نک: بارتولد، ترکستان نامه، ۳۵۴/۱). دو رود مهمی که از کنار اوزگند می‌گذشتند، تباغر (بیاغو) و برسخان نام داشتند که دومی اوزگند را از دره نارین جدا می‌کرد (حدود العالم، ۱۱۳؛ نیز نک: مینورسکی، 116, 288 72-73).

در دوره سامانی که مرکز حیات اقتصادی به ناحیه جنوب سیر دریا منتقل شده بود، راه اصلی بازرگانی از آسیای مقدم به مرز شرقی قلمرو خلافت، به اوزگند منتهی می‌گشت (بارتولد، گزیده، ۵۰....). گفته‌اند که شهر اوزگند در سده ۳ق در دوره سامانیان به دهقانی به نام چورتگین، ظاهراً یکی از امیران ترک، تعلق داشت (بارتولد، ترکستان نامه، ۳۵۴/۱-۳۵۵؛ نیز نک: ابن خردادبه، ۳۰).

اوزگند در عهد نخستین قراخانیان (ایلک خانیان) به عنوان تخته‌گاه ماوراءالنهر اهمیت بسزایی یافت و از آن پس نیز مقر حکمرانان محلی بود (بارتولد، همان، ۳۵۵/۱؛ گزیده، ۵۳). ایلک خان نصر بن علی در ۳۸۹ق/۹۹۹م چون وارد بخارا شد، اعضای دودمان سامانی را دستگیر کرد و به اوزگند فرستاد (عتبی، ۱۸۴؛ منهاج، ۲۱۶/۱). در حدود سال ۴۰۷ق/۱۰۱۶م در اوزگند، میان اعضای خاندان قراخانی، ارسلان خان (برادر ایلک خان) از یک سو و طغان خان (ظاهراً برادر ارشد ایلک) یا قدرخان یوسف، صاحب کاشغر از سوی دیگر پیکاری در گرفت که سرانجام با میانجیگری خوارزمشاه مأمون میان ایشان صلح افتاد (بیهقی، ۹۱۴-۹۱۵؛ نیز نک: بارتولد، ترکستان نامه، ۵۸۴/۱).

هیئتس، 49, 52).

دو واحد پیمایش صاع و مُدّ، در عصر نبوی در مدینه کاربرد وسیع داشته (نک: بخاری، ۲۲۵/۲؛ مسلم، ۹۹۴/۲)، و پس از آن نیز در اندازه‌گیریهای شرعی، همواره پراهمیت بوده است. صاع شرعی، حجمی در حدود ۴/۲ لیتر داشته، و خود برابر ۴ مد بوده است. گفتمی است که اندازه صاع شرعی، میان مذاهب اسلامی، به خصوص میان مالکیان و حنفیان، محل اختلاف بوده است (فیومی، ۴۱۵/۱؛ هیئتس، 45-47, 51).

واحد کُرّ که از عصر با بلیان در بین‌النهرین کاربرد داشته، اصلاً واحدی برای پیمایش غلات بود و در عصر اسلامی، هر کر برابر ۶۰ قفیز دانسته شده است. در منابع فقه شیعه، به خصوص کرّ در پیمایش آب مورد توجه قرار گرفته است (کلینی، ۳-۲/۳؛ هیئتس، 42-43).

نظارت بر اوزان و مقادیر: نظارت بر اندازه‌گیری همواره مورد توجه شریعت و نیز حکومتها بوده است. در جهان اسلام، نخستین تکیه‌ها بر ضرورت دقت و ریزیدن در توزین و کیل، در قرآن کریم بازتاب یافته است (نک: الرحمن ۸/۵۵؛ مطففین ۳-۲/۸۳). درباره جایگاه اوزان و مقادیر در شریعت، باید گفت با آنکه در برخی از مباحث مربوط به طهارت، زکات، کفارات و جز آن، بخشی از احکام بر پایه اندازه‌ها مبتنی گشته‌اند، اما بیشترین توجه فقه اسلامی به مبحث واحدها، از باب نظارت بر مبادلات و تأمین حقوق الناس بوده است. برخی از فقیهان نخستین، شخصاً در تدقیق واحدها ایفای نقش کرده، و معیارهایی را به وجود آورده‌اند که همین امر منشأ انتساب واحد به نام ایشان بوده است؛ به عنوان نمونه می‌توان از «ذراع الدور» منتسب به ابن ابی لیلی، «ذراع» بلال بن ابی برده، و «صاع» ابن ابی ذئب یاد کرد (نک: ماوردی، ۱۵۲-۱۵۳؛ ابن اخوه، ۱۴۸-۱۴۹؛ هیئتس، 57-58).

از همین روست که موضوع اندازه‌گیری به ویژه در مبحث حسبه مورد توجه فقیهان قرار گرفته، و کوششهایی برای فراهم آوردن امکان نظارت بر اندازه‌گیری به عمل آمده است (مثلاً نک: ابن اخوه، ۱۳۷ بی). افزون بر آن، باید به آثار مستقلاً اشاره کرد که از سوی فقیهان، در باب اوزان و مقادیر و مطالعه آنها تدوین شده است (برای برخی آثار، نک: آقابزرگ، ۳۲۰-۳۲۳؛ منزوی، ۱۳۹/۱-۱۴۱).

نیاز به چنین نظارتی خلیفه دوم را بر آن داشت تا در راستای سامان-بخشی، به تعیین اندازه‌های معیار برای برخی از واحدها، چون درهم، ذراع و قفیز دست یازد (نک: ماوردی، ۱۴۸، ۱۵۳-۱۵۴؛ ابن اخوه، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۵۰) و در دوره‌های بعد نیز غالباً بخشی از اصلاحات اجتماعی در جهت اعمال نظارت بر واحدها و شیوه‌های اندازه‌گیری بوده است (مثلاً اصلاحات غازان خان، نک: رشیدالدین، ۱۴۶۲/۲ بی).

مأخذ: آقابزرگ، الذریعة: ابن اخوه، محمد، معالم القرية، به کوشش محمد محمود شعبان و احمد عیسی مطیعی، قاهره، ۱۹۷۶م؛ ابو عبید قاسم بن سلام، غریب الحدیث، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۴-۱۳۸۷ق؛ بخاری، محمد، صحیح، استانبول، ۱۳۱۵ق؛ رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به کوشش محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، ۱۳۷۲ش؛ فیومی، احمد، المصباح المنیر، قاهره، ۱۳۴۷ق/۱۹۲۹م؛ قرآن کریم؛

1888, 8-9; C. Orhonlu, *Osmanlıların Habeşistan siyasi 1554-1560*, in *Tarih Dergisi*, xv (1965), 39-54; idem, *Habeş eyaleti*, Istanbul 1974, 33-48 (rich in Ottoman documents); and Blackburn, *The Ottoman penetration of Yemen*, in *Archivum Ottomanicum*, vi (1988), 55-100 (for an annotated translation of Özdemir's *fath-nâme* for the conquest of Şan'ā').

(J. R. BLACKBURN)

**ÖZİ ÖZÜ**, the Turkish name of three related features: the river Dnepr, the coastal fortress of Očakov (both in the Ukraine), and the Ottoman *eyâlet* alternately called Özi or Silistre (roughly a coastal area bounded by the lower Özi/Dnepr on the east and the lower Danube with the nearby river port city of Silistre on the south-west; its *beylerbeyi* resided at Akkirmân or Silistre but not at Özi/Očakov, more often the seat of a *sandjak beyi*).

Both the river and the fortress played an important but complex role in the history of the two Turkish Muslim powers in the Black Sea area, the Crimean Tatars and the Ottomans. The river's lower course first represented a dividing line between the Lithuanians and Poles on the west and the Tatars on the east, and later, in a similar manner, between the *eyâlet* of Silistre (Özi) and the *khânate*, although within the framework of the Ottoman empire of which the *khânate* became a vassal. The Dnepr approaches the Black Sea from the east through a long and wide estuary which also receives the river Bug from the north; the estuary, known by its Russian term (but possibly a loanword from Ottoman Turkish) as *liman*, at the same time separates the mainland from the Crimean peninsula which ends up in a spur named *Kinburnskaya kosa* ("Kinburn spur", lit. "scythe"), a distortion of the Ottoman name *Kılburun* ("Hair-[thin] spur") two km/1.3 miles south of Očakov. It was on the western bank of the Bug's estuary that King Vytautas of Lithuania built a fort named *Dashiv* in ca. 1400, which was renamed *Djankirmân* after the Crimean *Khân* Mengli Giray [q.v.] acquired it in 1492. *Djankirmân* became a direct Ottoman possession in 1538. Until its final fall to the Russian army and navy two-and-a-half centuries later, Özi—as *Djankirmân*—came to be called by the Ottomans—played an important strategic role in the long struggle between the Turks and Tatars on the one hand, and the Lithuanians, Poles, Cossacks and finally Russians, on the other, involving a contest for the control—especially naval control—of the Black Sea, the Crimea, and the Danubian provinces. Although Özi failed to deter the Cossacks (who founded their famous base of Sič further upstream on the Dnepr) from raiding it and sailing past it on their forays all over the Black Sea, it did help the Ottomans maintain their own presence on this frontier and delay the success of the eventual Russian onslaught. Nevertheless, by the 18th century the latter showed its force in two Russo-Turkish wars: that of 1736-9 and that of 1787-92. Özi was taken on both occasions (July 1736, but the Peace Treaty of Belgrade, 1739, restored it to Turkey, and, definitively, in December 1788, with the Peace Treaty of Jassy, 1792). This final stage was memorable, among other things, for the series of naval engagements between the Ottoman fleet under the ably but inadequately-supported *kaptanpaşa* Qhâzi Hasan Pasha and the Russian one, marked by the rivalry between its two commanders, John Paul Jones (a hero of the American Revolution) and the German prince Charles of Nassau-Siegen.

A matter of some interest is Özi's earlier name, *Djankirmân* (and another such form given by Ewliyâ Celebi, *Djankirmân*), as well as that of Očakov. The specific origin of the name *Djankirmân* is obscure, but

it clearly consists of two elements, *qjân* (possibly the Persian term "soul, something dear") and *kirmân* (Persian "fortress"); the latter word appears in a number of place names in the Ukraine (for example Akkirmân, the Slavic Belgorod), but not elsewhere (except for the Persian cities of Kirmân and Kirmân-shâh); a Scythian (thus Iranian) origin is probable, a remarkable case of the permanence and resilience of toponyms. Although the place became known in Ottoman Turkish by the name of the river as Özi kalesi (but was on occasion also called Uzun kâle), the citadel part was called Açı-kâle, which was then extended in Russian and Ukrainian (as Očakov and Očakov) to the whole fortress.

*Bibliography*: Ewliyâ Celebi, *Seyâhat-nâme*, 173-213 (esp. 179-85, where a thorough description of Ottoman Özi/Očakov is given); İ.H. Uzunçarşılı, *Osmanlı tarihi*, iii, iv, *passim*, see index; S.J. Shaw, *History of the Ottoman Empire and modern Turkey*, Cambridge 1976, i, 191, 198, 260, 287; idem, *Between old and new, the Ottoman empire under Sultan Selim III, 1789-1807*, Cambridge, Mass. 1971, 29-67; *Istoriya mist i sil Ukraini 'koy RSR* ("History of the cities and towns of the Ukrainian SSR"), xv, Kiev 1971, 614-31 (entry *Očakov*); Süleymân Nutki, *Muşavver muhârebat-i bahriyye-i 'othmâniyye*, Istanbul 1307/1889, 85-88; R.C. Anderson, *Naval wars in the Levant*, Liverpool 1952, 318-47; S.E. Morison, *John Paul Jones*, Boston 1985, 361-84; G. Veinstein, *L'occupation ottomane d'Očakov et le problème de la frontière lituano-tatare, 1538-1544*, in *Passé turco-tatar, présent soviétique. Études offertes à Alexandre Bennigsen*, Paris 1986, 123-55. (S. SOUCEK)

**ÖZKEND**, ÜZKEND, sometimes written in the sources *Yüzkind* or *Üzdjand*, a town of mediaeval Islamic Farghâna [q.v.] in Central Asia, lying at the eastern end of the Farghâna valley and regarded as being near the frontier with the pagan Turks.

Already in the mid-3rd/9th century, Özkend had a local ruler called by the Turkish name *Khürtigin* (?Çür-tigin) (Ibn Khurradâdhbih, 30). The geographers of the next century (i.e. that of the Sāmānids) describe it as having the tripartite pattern typical of eastern Islamic towns, with a citadel in the *madīna* or inner city and a suburb; from it led the way towards Semireçye and the Turkish lands (Ibn Hawkal, ed. Kramers, 513-14, tr. Wiet, 491-2; al-Mukaddasi, 272; *Hudūd al-'ālam*, tr. 116, comm. 255; Yāqūt, ed. Beirut, i, 280; Le Strange, *Lands*, 476).

Under the Karakhānids [see İLEK-KHANS], it became the capital at the opening of the 5th/11th century of the İlig Naşr b. 'Alī, and then the capital of the eastern wing of the confederation, with Yūsuf Qadir Khān b. Hārūn Bughra Khān minting coins there from 416/1025. Maḥmūd Kāshgharī mentions Üzkand and defines it as the chief town of Farghāna and as meaning in Turkish *balad anfusinā* "city of our souls" = "our own, special city" (*Dīwān lughāt al-turk*, tr. Atalay, i, 343 = R. Dankoff and J. Kelly, *Compendium of the Turkic dialects*, Cambridge, Mass. 1982-4, i, 270). It remained a centre of the Karakhānids until the invasions of Čingiz Khān, and Karakhānid coins were minted there up to 610/1213 (E. von Zambaur, *Die Münzprägungen des Islam*, i, Wiesbaden 1968, 58). But after Mongol times it declined, since the Mongol *maliks* of Farghāna made Andidjān [q.v.] their centre there. In modern times, it is a mere village in the district of Andidjān (Barthold, *A short history of Turkestan*, in *Four studies on the history of Central Asia*, Leiden 1962, i, 23, 48).

*Bibliography*: See also Barthold, *Turkestan*, 156-7, 260, 285-6, 353, 363. (C.E. BOSWORTH)

KASIM 1993

150185  
ÖZKEND